

متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء



بسم الله الرحمن الرحيم

من حالا در اینجا ظاهراً آزادم، ولی در معنا گرفتارم من، الان اگر از من بپرسند که زندگی‌ت راحت است یا نه؟ من به ظاهر می‌گویم بله زندگی‌م راحت است، ولی در زندگی انسان خیلی چیزها هست، گاهی... همین سلسله زندگی... داستانهای مثنوی را که بخوانید خیلی نکات و عبارات جالبی دارد، یکی‌اش این است که می‌گوید بازرگانی می‌خواست برود مسافرت، به خیال خود او مسافرت هندوستان، و برای اهل منزلش می‌خواست سوغات بیاورد از آنجا، فکر کرد از آنجا چه سوغات بیاورد؟ هرچه فکر چیزی به خاطرش نرسید، بعد آمد جلوی هریک از منزلش و گفت برای شما چه سوغات بیاورم؟ هریک چیزی گفت. یکی می‌گفت برای ما یک طوطی سوغات بیاور، برای ما می‌گفت که طوطی غزل‌خوان برای ما بیاور، هرکدام یک چیزی می‌گفتند. پیش طوطی منزلش که رسید پرسید برای شما چه سوغات بیاورم؟ طوطی جواب داد ما که در اینجا هستیم، سوغات نمی‌خواهیم، برای اینکه هرچه بخواهیم تو برایمان فراهم می‌کنی. گفت ولی خب بگوئید چه [می‌خواهی؟] طوطی گفت برای من از طوطیان هند سوغات بگیر، از آنها بپرس برای من چه سوغات خوب است. این رفت گردشش را کرد، بعد خواست برگردد، پرسید از جمعیت که چه سوغات ببرم؟ هرکدام همانی که گفته بودند، همانطور سوغات گرفت. آن طوطی غزل‌خوانی که داد، وقتی به او گفت چه سوغات بیاورم؟ گفت برای من از هندوستان یک طوطی بیاور. این گفت آخر تو خودت طوطی هستی اول، بعد گفت دیگر... رفت و برگشت، از هرکسی پرسید چه... چیزی که خودش گفته بود گفت. گفت یک طوطی بیاور، این طوطی آورد در هندوستان از طوطی‌ها تعریف کرد تا، از آنها تعریف کرد وقتی... طوطی که به این رسیده بود غش کرد، گفتند ای وای این مُرد، این مُرد، در را ببند، اینرا تنهایی گوشه‌ای گذاشتند که این مرده خلاصه، بعد هم وقتی که دیگر دور و برش را نگرفته بودند پا شد و پرواز کرد. پرسیدند این چه کاری بود؟ پرواز؟ گفت من هرچه هم گفتم که می‌خواهم بیاوری نگاه کردیم دیدم آن دور هیچ چیزی تازگی ندارد، هیچ قشنگی ندارد، به این طوطیان به زبان رمز گفتم که شما چه کار کردید که اینجوری آزاد و راحت هستید؟ طوطیان گفتند که حیات ما در آزادی است، ما نمی‌دانستیم، وقتی... این خودش به ما یاد داد که اگر می‌خواهید آزاد باشید... مولوی با همه داستان‌هایی که می‌گوید یک پند و اندرز اینجوری به ما می‌دهد و یادآور می‌شود. الان هم برای شما اگر فکر کنید راحت، آزادی به این است هر که می‌خواهید هر چیزی بکنید برای شما از هر کاری مهمتر است. ولی اینجور نیست برای اینکه شما هر کاری می‌خواهید بکنید نمی‌توانید. طوطیها باور کردند، گفتند که بله این سوغاتی بود که از هندوستان آورد به ما فهماند که آزاد بودن نعمت بیشتری

است از همه نعماتی که ما داریم. حالا شما هم همین، دقیقاً الان احساس می‌کنید که ظاهراً فکر می‌کنید آزاد هستید... در میان خودتان محبوس شدید. محبوس هستید منتها هرکسی حبس خودش است، خودش خودش را محبوس کرده. ... البته داستانهای دیگری هم دارد که در داستان چیز کرده، که جهتش را آزاد گذاشته برای اینکه مردم آزاد باشند، آگاه باشند. آخر می‌گوید:

بند بگشا باش آزاد ای پسر (البته خطاب به دخترها هم می‌کند)

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر؟

به این بندهایی که خودت برای خودت ایجاد کردی بند نباشید، در آن صورت آزادی را خودتان از... فقط یک چیزی هست، می‌گویند هر حیوانی، حتی طوطی... اینها می‌خواهند که آزاد [باشند] یعنی در هیچ بندی نباشند، جز بندی که خداوند جلو اینها گذاشته، که آن بند بقول حافظ آن بند که خودمان بگیریم از آن روزی که به این بند گرفتار شدیم آزادیمان از... حالا شماها خیلی از فکرهایتان به خیال اینکه آزاد هستید، با آنکه همان فکرها شما را محبوس می‌کند، حالا یا حبس واقعی یا خیالی.

مثلاً ما بچه که بودیم می‌گفتند، حالا هم همین را می‌گویند، می‌گویند خربزه که می‌خورید وقتی یک طرفش را خوردید آن طرف دیگرش را هم بخورید، والا دعویاتان می‌شود باهم. این... اگر در این بند این فکر نباشید آن وقت زندگیتان آزاد است، ولی وقتی به این فکر می‌کنید... اگر مقایسه کنید خودتان را با کسی که بند هست یا کسی که بند نیست می‌بینید خودتان... آن وقت آزادی وقتی است که این بندها نباشد و تابع میل خودتان باشید، البته مطابق میل خود بودن یعنی مطابق فطرت انسان بودن. وقتی که فرض کنید یک اسبی را می‌گویند مطابق میل خودش باشد، یعنی بتواند جفتک بزند و بتواند به این و آن جفتک بزند و... والا این اسبی که در بند و اسیر باشد، این اسب آزاد نیست. به این طریق شما نگاه کنید بیشتر بندگان خداوند اسیر دست خدا هستند، نه اینکه اسیر باشند، خداوندی که آفریده، خداوندی که آنها را آفریده، چنان آفریده که نمی‌توانند... خداوندی که آفریده که مثل اسب نمی‌تواند... این اسیری است، اسارتی است که از اول خداوند بر او... ولی اسارتی خودش دارد؟ نه. در کتابها بخوانید از این قبیل داستانها از این قبیل حکایتها فراوان است، از هیچ‌یک از این بندهای غیرالهی در حبس نباشید. بندهای غیرالهی یعنی بندهایی است که بند است، خداوند بصورت بند آفریده، ولی می‌تواند همه اشیاء را در بر بگیرد، البته مهمترین بندی که امروز برای بشر هست می‌گوید که:

بند بگسل باش آزاد ای پسر (البته شماها نه، ای پسر) چند باشی بند سیم و بند زر؟

یعنی آنچه که از سیم و زر برای خود قائلید و سعی می‌کنید که به کوشش آنها را بدست بیاورید این بند سیم و زر است، یعنی سیم و زر، پول، طلا یا هر چیزی، آن وقت می‌فرماید که تا کی تو می‌خواهی بند اینها باشی؟ حال آنکه باید آزاد باشی. آزادی یعنی آنچه که خدا آفریده و شما را در اختیار آن گذاشته و آن را در شما...

...بندهایی باشید که هر روز اضافه می‌کنید... نه این بندهایی که مردمان و جمعیت برای خودشان آفریدند، آن بندها اسباب زحمت است و این بندهای الهی همراه با آرامش است. خداوند می‌فرماید که آنچه برای شما می‌گویم همان به نفع شماست، با همان بسازید و بروید جلو، ولی بندهای دیگری [که] برای خودتان آفریده‌اید آنها را بند نگیرید و بر خودتان رحم کنید. بسیاری از این چیزهایی که، عادات و رسوم که ما داریم به منزله بندی است که خودمان... ان شاءالله خداوند راحتان بگذارد از همه بندها.

فقط در مورد هر حیوانی و بخصوص انسان، بندی که هست، هر دو دارند و باید داشته باشند، بندی است که آنها را به هم وصل می‌کند، این چنین بندی، آن بندی نیست که از آن فرار کنیم، بندی است که خداوند خواسته، خداوند وقتی حیوانات را آفرید، هر حیوانی را، به آن امر کرد که چجوری پیوند بیاورد، چجوری امر خداوند را اطاعت کند، ولی نه اینکه هرچه میل خودش است اطاعت کند، میلی که خداوند در آن ایجاد کرده، این میل، میل الهی است، و این مهمترین وظیفه‌ای است که انسان‌ها دارند، رعایت همین است و رعایت این مطلب که بفهمند چجوری باید چیز، امر خدا چیست؟ نماز و روزه است که می‌روید انجام می‌دهید. هر وقت خداوند... ان شاءالله خداوند ما را به همه خصوصیتی که خداوند برایمان آفریده... باشیم، ما را نگه دارد ان شاءالله.

همه این داستانهایی که گفتند و در داستانها می‌نویسند هر کدام شرحی دارد، بندی دارد، باید دقت کنیم در عادات در این پندها، بسیاری اوقات بندهایی که خداوند آفریده، بندها برای آن کسی که آفریده و در بند است، اذیت است، برای اشخاصی که در قید لذت هستند. مثلاً در راه میوه و خوراکی هست که از اینها در قید این هستید و اینها برایتان لذتی است، حال آنکه خداوند اینها را لذت نمی‌داند. آن کاری خداوند لذت می‌داند این است که تمام حیوانات روی زمین و بلکه حیوانات... بتوانند عبادت خدا را انجام بدهند و بتوانند آن پیوندی که خدا آفریده، آن را نگه‌دارند در آن پیوند... ان شاءالله خداوند ما را از همه بلاها و همه بندها حفظ کند.

خطها هم گاهی اینقدر خط بد است که آدم نمی‌تواند بخواند، بنابراین برای این که بتواند با هم باشند و جمعیت جمع باهم باشند، باید بتوانند حرف هم را بخوانند، یعنی الان می‌بینید که هندوستان مثلاً یک جور حرف می‌زنند، شما نمی‌توانید حرف بزیند و نمی‌توانید بفهمید، باید سعی کنید اینها را با هم بفهمید. در تورات نوشته است راجع به حضرت نوح، حضرت نوح سه تا اولاد داشت، بعد خداوند دید اینها با هم دعوا می‌کنند، زبانهایشان را از هم جدا کرد، اینجوری القا کرد به اینها که زبان هم را نمی‌فهمند، جدا شد از هم. در اینجا عبادت آن حیوانات، آن

دسته حیواناتی که با هم بودند ولی حالا جدا شدند، عبادتشان به این است که با هم جدا باشند، از هم یکی نباشند. ولی به امر خدا باید، می‌توانند... باشند. منتها امر خدا همان چیزی است که، امری نیست که چرا در... بعضی امور هست که از پیغمبران و بزرگان صریحاً گفته شده، آنها امر صریح خداوند است، یا اوامری که پیغمبران می‌گویند، والا امر خدا هم هیچکس به درستی و به صحت نمی‌تواند بفهمد. ان شاء الله همه ما مطابق امر خدا رفتار کنیم.

ببینید در روانشناسی این را می‌گویند؛ بشر اولیه هیچ زبانی نداشت، بشر اولیه مثل یک حیوانی بود، همه حرفهای حیوانات را شنیده بود، خودش هم برای خودش یک زبانی و یک چیزی ایجاد کرده بود. یعنی به این طریق خداوند به آنها یاد داد که باید بین خودشان زبانی ایجاد کنند، به این معنی که برای هر حیوانی یک زبانی فراهم کرد که اینها با این زبان با هم مکالمه کنند، حیوانات و انسان هم همینجور، یک صدایی با زبان درمی‌آوردند و این صدا به منزله زبان آنها بود، اگر همچین صدایی نباشد اصلاً یک حیوان با دیگری نمی‌تواند صحبت کند.

بچه‌ای کوچک به دنیا بیاید، مادرش موظف است، خداوند او را موظف کرده که از این نوزاد باید نگهداری کند تا برسد به... چجوری بگوید این نوزاد به مادرش که من الان شیر می‌خواهم؟ چجوری بگوید که من الان مثلاً... همه اینها با گریه است. یعنی اعلام می‌کند با گریه که من این صدایی که دارم الان هیچ یک از کارهای شما را ندارم، نمی‌توانم داشته باشم، به من برسانید. چه کسی این حرف را یادش داده؟ طبیعت، فطرت. ما می‌گوییم طبیعت، طبیعت یعنی انگشت خدا، یعنی خداوند این کسی که به دنیا آورده به او یاد داده، پدرش، مادرش اینجور نیازهایش را... منتها به تدریج بشر... می‌کند، ولی همین زبانش بزرگ می‌شود، مثلاً در سن شما و ما دیگر گریه نمی‌کند، گریه هم یک مورد خاصی پیدا می‌کند.

ان شاء الله خداوند به همه ما ارتباطی بدهد که آنچه خداوند می‌خواهد ما بفهمیم، درک کنیم.

